



بهای سنگین فرهنگ اروپا



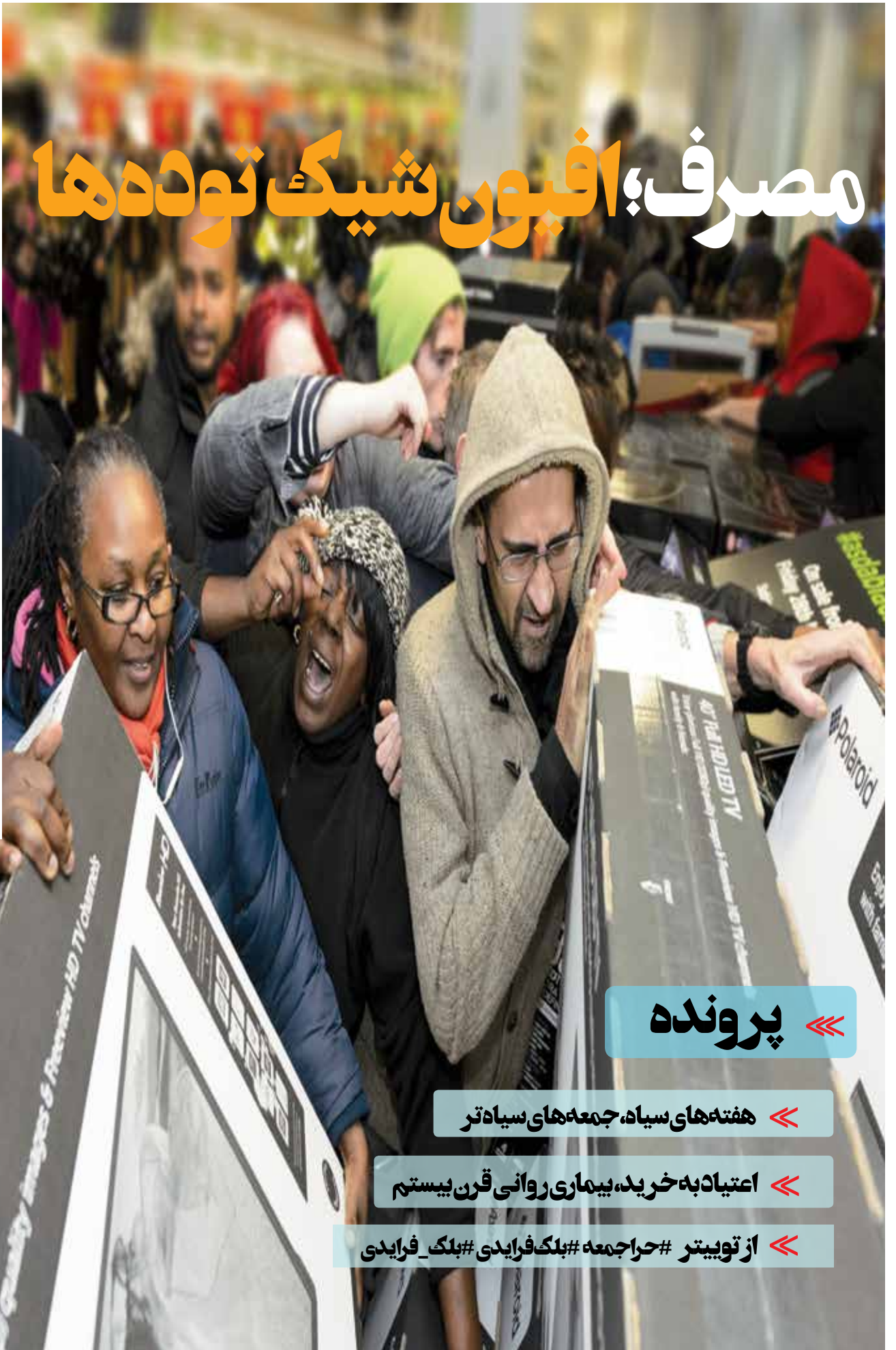
اسپیواک با مارکسیسم لنینی و حکومت استالین به شدت مخالف است چرا که دقیقا نمونه‌ای از ایدئولوژی‌هایی هستند که با وعده‌ی عدالت شرایط زندگی مردم را بدتر کردند، اما با این حال به باور او کاپیتالیسم عامل بیشتر بی‌عدالتی بوده و مارکسیسم بهترین استراتژی موجود برای رویارویی با آن است

جلادان نیز می‌میرند



در قسمتی از کتاب، نیکسون با توجه به این‌که دیدارهایی با صدام و بوش داشته است، دست به مقایسه‌ی آن‌ها می‌زند و اشتراکات زیادی بین این دو نفر پیدا می‌کند که مهم‌ترین وجه مشترکشان، آرزوی قهرمان شدن هر دو نفر آن‌ها است.

مصرف؛ افیون شیک توده‌ها



سعید جعفری
مدیر مسئول

سرمقاله

تهاثر تاسف‌بار پول و فرهنگ

بار دیگر کپی‌برداری ناشیانه از یک فرهنگ نامتناسب غربی با فرهنگ ایرانی، انحطاط اخلاقی، رفتاری و فرهنگی ما را به رخ کشید. مانند همیشه، آمدمیم و یکی از نقاط منفی فرهنگ غرب را بدون تحلیل و انطباق آن با فرهنگ و جامعه‌ی خود به کار بردیم. معلوم نیست تا کی قرار است این سنت نامعقول و قانون نانوشته ادامه پیدا کند و مردم ایران، با ادعای تمدن و فرهنگ فلان و بهمان، به روند غیرعقلانی خود در مواجهه با فرهنگ دیگر ملل از جمله مغرب‌زمین ادامه دهند و از تهاجم فرهنگی نیز بی‌مناک باشند. شاید بپرسید دلیل این همه پر خاش در نوشتار چیست و از چه برداشت منفی فرهنگی‌ای انتقاد می‌کنیم؟ صحبت از چیستی «جمععی سیاه» و ورود و نفوذ مودیان‌های این فرهنگ مصرف‌گرایانه و مروج نظام سرمایه‌داری به جوامع مختلف از جمله جامعه‌ی ایرانی است. راستی جمععی سیاه چیست؟

ادامه در صفحه‌ی ۵

« پرونده


« هفته‌های سیاه، جمع‌های سیاه‌تر

« اعتیاد به خرید، بیماری روانی قرن بیستم

« از توئیتر #حراجعه #بلک‌فرایدی #بلک_فرایدی



امید نایینی

 اندیشه‌ی جهان

بهای سنگین فرهنگ اروپا

کشورهای دیگر را درک کرده و همه چیز را بر مبنای مدلی اروپایی مطرح می‌کنند. این موضوع در بین اندیشمندان فمینیست نیز بسیار رایج است. اسپيوک در یک بررسی دقیق یکی از کتاب‌های ژولیا کریستوا (Julia Kristeva)، اندیشمند فمینیست مشهور، که در مورد رویارویی‌اش با زنان چینی نوشته شده بود، ضعف فمینیسم اروپایی در برخورد با زنان نقاط دیگر جهان را به خوبی نشان می‌دهد.

اسپیواک به این اشاره می‌کند که کریستوا بعد از روبه‌رو شدن با زنان چینی، به دنبال دغدغه‌ها و مشکلاتی می‌گردد که بین فمینیست‌های اروپایی مطرح بود و با پیدا نکردن چنین چیزهایی، به جای مرکزیت دادن به ویژگی‌های خاص زندگی و تفکر زنان چینی، شروع به تحلیل آن‌ها بر مبنای مفاهیم غربی می‌کند. در طول چنین تحلیلی به باور اسپيوک مشکلات و مبارزات زنان چینی کاملاً نادیده گرفته شده و با چاپ شدن این کتاب، تصویری نادرست و اروپایی شده از مشکلات اجتماعی چین در اروپا به وجود می‌آید. این مسئله به این معنی نیست که فمینیسم حق تحلیل مشکلات این زنان را نداشته و باید با همه‌ی ویژگی‌های فرهنگ‌های محلی کنار بیاید، بلکه باید محوریت دادن به زن اروپایی را در تحلیل کنار گذاشته و از مفاهیمی که بتوانند شرایط و ویژگی‌های خاص فرهنگ‌های دیگر را روشن کنند، استفاده کند.

یکی دیگر از چیزهایی که اسپيوک به دقت بررسی می‌کند، رمان‌های کلاسیک تاریخ ادبیات اروپاست. رمان‌هایی مثل رابینسون کروزو، جین ایر و فرانکنشتاین که معمولاً به عنوان شاهکارهای ادبیات کلاسیک اروپا شناخته شده و دغدغه‌های انسان‌دوستانه دارند، همچنان با مشکلی که در بالا مطرح شد، روبه‌رو هستند. اسپيوک نشان می‌دهد که در چنین رمان‌هایی، به طور کاملاً ناخواسسته و از روی تصورات اشتباه، این نویسندگان معمولاً فرهنگ اروپا را به عنوان یک چیز خوب و متمدن نشان داده و به فرهنگ کشورهای دیگر به عنوان ابتدایی نگاه می‌کنند. با بررسی دقیق رمان جین ایر از دیدگاه شخصیت فرعی، برتا ماسون که یک زن جامایکایی است، اسپيوک نشان می‌دهد



به معنی مضر بودن پروژه‌هایی مثل برنامه‌ی اما واتسون نیست چرا که به هر حال طبق ذات‌گرایی استراتژیک این جنبش مشکلات

اسپیواک با مارکسیسم لنینی و حکومت استالین به شدت مخالف است چرا که دقیقاً نمونه‌ای از ایدئولوژی‌هایی هستند که با وعده‌ی عدالت شرایط زندگی مردم را بدتر کردند، اما با این حال به باور او کاپیتالیسم عامل بیشتر بی‌عدالتی بوده و مارکسیسم بهترین استراتژی موجود برای رویارویی با آن است.

بسیار زیادی را روشن کرده و به خانم‌ها امکانی برای مبارزه می‌دهد. مشکل اینجاست که در بسیاری از مواقع چنین جنبش‌هایی نمی‌توانند شرایط و ارزش‌های خاص زنان

حل مشکلات بسیار جدی‌تری توانایی دارند، سودمند بوده و باید مورد استفاده قرار گیرند. اما مشکلاتی که باید اصلاح شوند چیستند؟ برای مثال، فمینیسم را در نظر بگیرید. «اما واتسون»، بازیگر مشهور و فعال اجتماعی، جنبشی برای دفاع و حمایت از حقوق زنان سراسر جهان شروع کرده است. در این جنبش، بر مبنای یک سری ارزش‌ها و معیارها، تجربیات و شرایط تمامی زنان جهان مورد بررسی قرار گرفته شده و مدام از آزادی و حقوق آن‌ها صحبت می‌شود. طبیعتاً در نگاه اول این کار بسیار عالی به نظر می‌رسد و سوال مطرح می‌شود که چگونه می‌تواند چنین چیزی جنبه‌ی منفی داشته باشد؟

در مقاله‌ی «فمینیسم فرانسوی در چهارچوب بین‌المللی» اسپيوک به مشکلات این نوع فمینیسم می‌پردازد. به باور او یکی از مهم‌ترین ایرادات فمینیسم تا امروز این بوده است که تجربه و دغدغه‌های زن اروپایی و سفیدپوست را به‌عنوان معیاری برای سنجش تمامی زن‌های جهان در نظر گرفته است. این اصلاً

در شماره‌ی قبل با دغدغه‌ی اصلی گایتری اسپيوک یعنی جنبه‌ی مخرب تاثیر فرهنگ اروپا بر بقیه‌ی کشورها در طول امپریالیسم آشنا شدیم. علاوه بر این، دیدیم که چگونه اسپيوک با جنبش‌های ملی‌گرایانه و سنتی هم به این دلیل که اساساً عملکردی مشابه امپریالیسم دارند مخالف است. به باور اسپيوک، مهم‌ترین مسئله در ارزش دادن به هر ایده، تاثیری است که در زندگی مادی مردم می‌گذارد. این تفکر را نباید به معنی مادی‌گرایی و عدم ارزش مسائل غیرمادی دانست، بلکه ریشه در سنت مارکسیسم دارد که با تحلیل اجتماعی و سیاسی تمامی جنبه‌های ظاهراً غیرمادی زندگی بشر، نشان می‌دهد که چگونه همه‌ی آن‌ها از مسائل مادی جدا نیستند.

بر این اساس، گایتری اسپيوک عبارت «ذات‌گرایی استراتژیک» را به‌عنوان بهترین برخورد با مسائلی مانند فرهنگ و هویت معرفی می‌کند. ذات‌گرایی استراتژیک در واقع ترکیب دو دیدگاه متضاد است. در طول تاریخ، همیشه مردم برای چیزهایی مثل فرهنگ سنتی خود و هویت ملی‌شان ارزش و اهمیت قائل بودند و آن‌ها را با ذات خود مرتبط می‌دانستند. به مرور زمان، ایده‌هایی در بین برخی اندیشمندان شکل گرفت که جنبه‌ی منفی چنین باورهایی را نشان می‌داد. این گروه معتقد بودند که چنین ایده‌هایی به خودی خود ارزشمند نیستند بلکه در جامعه به‌عنوان ارزش به افراد تزریق می‌شوند و هر چه کم‌تر بر مبنای آن‌ها رفتار کرد، بهتر است. طبق ذات‌گرایی استراتژیک که اسپيوک مطرح کرد، چنین چیزهایی به خودی خود دارای ارزش نیستند اما در عین حال می‌توانند در شرایط خاصی برای مبارزه و رسیدن به شرایط بهتر مورد استفاده قرار گیرند.

بر این اساس، اسپيوک برچسب‌هایی مثل فمینیست و مارکسیست را برای توصیف خود پذیرفته است اما لزوماً معتقد به تمامی اصول آن‌ها نیست. بیشتر آثار اسپيوک، انتقاد از همین سنت‌های فمینیسم و مارکسیسم است. همچنین به لطمه‌هایی که به جهان سوم زده‌اند، نیز اشاره می‌کند؛ اما مخالف آن‌ها نیست و طبق ذات‌گرایی استراتژیک، خود نیز معتقد است که چون این دو سنت برای



کند اما به روشی که منجر به بی‌عدالتی‌های سیستم کاپیتالیسم نگردد. در این دو شماره، نگاهی مختصر به تعدادی از آثار گایاتری اسپیواک انداختیم. این اندیشمند فوق‌العاده جالب گر چه بیشتر بر روی کشورهای شرق آسیا تمرکز می‌کند، اما برای ایرانیان که مشکلات مشابهی را تجربه می‌کنند می‌تواند بسیار مفید و سودمند باشد. مهم‌ترین نکته در مورد اسپیواک همان طور که دیدیم این بود که مشکلات و لطمه‌های کاپیتالیسم و امپریالیسم را بر جهان سوم درک کرده، اما مانند تندروهایی که در این کشورها کم‌تعداد نیستند راه حلی احساساتی و واکنشی ارائه نمی‌دهد. این که درک کنیم فرهنگ ما هم می‌تواند به همان اندازه‌ی فرهنگ غربی به زندگی و شرایط مردم لطمه بزند مهم‌ترین قدمی است که هر انسان جهان سومی باید برای مقابله با گلوبالیسم فرهنگی و یکپارچگی هویتی مردم جهان بردارد. آثار اسپیواک گر چه در ایران زیاد شناخته شده نیستند، اما اخیراً تعدادی از آن‌ها مانند مهم‌ترین کتابش یعنی «نقد خرد پسااستعماری» ترجمه شده‌اند.

است. به باور او تفاوتی بنیادین بین کاپیتال و کاپیتالیسم وجود دارد. این موضوع ویژگی اساسی کاپیتال است و کاملاً هم به مسئله‌ی درستی اشاره می‌کند. کاپیتال عامل پیشرفت بشر بوده و به نیروی اضافه‌ی کارگران نظم می‌دهد، اما این توانایی به سیستم اقتصادی کاپیتالیسم ارتباطی نداشته و می‌تواند به شکل‌های دیگری هم مورد استفاده قرار بگیرد. در حقیقت، مارکسیسم هم به باور اسپیواک باید از این ویژگی کاپیتال استفاده

کاپیتال عامل پیشرفت بشر بوده و به نیروی اضافه‌ی کارگران نظم می‌دهد، اما این توانایی به سیستم اقتصادی کاپیتالیسم ارتباطی نداشته و می‌تواند به شکل‌های دیگری هم مورد استفاده قرار بگیرد. در حقیقت، مارکسیسم هم به باور اسپیواک باید از این ویژگی کاپیتال استفاده کند اما به روشی که منجر به بی‌عدالتی‌های کاپیتالیسم نگردد.

سوم تحمل می‌کنند. در این بین، خانم‌ها که اکثریت کارگرهای کمپانی‌های ترانس ناسیونال را تشکیل می‌دهند، بیشترین لطمه را می‌خورند. اسپیواک مقایسه می‌کند که چطور شرکت برادران لمن که خدمات مالی بین‌المللی فراهم می‌کرد در پانزده دقیقه حدود دو میلیون دلار درآمد داشت در حالی که یک زن کارگر سری لانکایی برای خرید یک تی‌شرت باید ۲۲۸۷ دقیقه کار کند. ثروت و حتی فرهنگ اروپایی چیزهایی هستند که بر روی بدبختی جهان سوم ساخته شده‌اند. اسپیواک در ادامه‌ی بحثش در مورد کاپیتالیسم به موضوع بسیار مهم‌تری اشاره می‌کند. برخی ایراد می‌گیرند که اگر کاپیتالیسم از بین برود هیچ پیشرفتی رخ نخواهد داد چرا که تمامی پیشرفت‌های بشریت به کمک سرمایه ایجاد شده‌اند. سرمایه بر اساس توانایی انسان در ایجاد چیزی بیشتر از حد نیازش وجود دارد و ثروت چیزی است که این پتانسیل‌ها را جمع کرده و هدف می‌دهد. اگر جامعه‌ی سوسیالیستی شکل بگیرد، این پتانسیل‌ها همگی هدر رفته و هیچ پیشرفتی رخ نخواهد داد. اسپیواک به شدت با این موضوع مخالف

که این رمان فمینیستی، چگونه تجربیات و دغدغه‌های یک زن غیراروپایی را نادیده گرفته و به او به عنوان چیزی پایین‌تر از انسان اروپایی نگاه می‌کند. مارکسیسم یکی دیگر از چیزهایی است که اسپیواک به همین شکل مورد بررسی قرار می‌دهد. اسپیواک با مارکسیسم لنینی و حکومت استالین به شدت مخالف است چرا که دقیقاً نمونه‌ای از ایدئولوژی‌هایی هستند که با وعده‌ی عدالت شرایط زندگی مردم را بدتر کردند، اما با این حال به باور او کاپیتالیسم عامل بیشتر بی‌عدالتی بوده و مارکسیسم بهترین استراتژی موجود برای رویارویی با آن است. برای اینکه مارکسیسم بتواند مناسب شرایط قرن بیست‌ویکم گردد، باید مانند فمینیسم شکل اروپامحور آن کنار رفته و جهانی شود. مارکسیسم سنتی که فقط اروپا را مورد بررسی قرار داده و به قشر کارگر اروپایی اهمیت می‌داد، موجب شده است که این بی‌عدالتی به کشورهای جهان سوم منتقل شود. اسپیواک به این نکته اشاره می‌کند که امروزه مردم کشورهای جهان سوم و مخصوصاً زنان آن مناطق، مجبور هستند با حقوق بسیار پایین و شرایط بسیار بد در کارخانه‌های ترانس ناسیونال برده‌وار کار کرده و لباس‌های قشر متوسط اروپا را فراهم کنند. این مهم‌ترین ویژگی کاپیتالیسم امروز است. به باور اسپیواک در طول قرن اخیر رقابت در سرمایه‌داری به طوری اشباع شده است که کارخانه‌ها و کمپانی‌ها بیشتر به کارگران بدون قرارداد روی می‌آورند. بهترین کارگران افرادی هستند که از کشورهای فقیرتر بوده، با دست‌مزد حداقل و بدون بیمه کار کنند و وسیله‌ای برای دفاع از خود نداشته باشند. دولت و سیاست بین‌المللی که یکی از ابزارهای اصلی کاپیتالیسم است، برای اینکه منافع این کمپانی‌ها دچار مشکل نشود طبیعتاً تلاش خواهند کرد که کشورهای جهان سوم در شرایطی باقی بمانند که چنین قشری را فراهم کنند.

در حقیقت، مشکل اصلی بیشتر تئوریست‌های آنتی کاپیتالیست به باور اسپیواک این است که برای تحلیل عملکرد این سیستم بر روی کشورهای اروپایی تمرکز می‌کنند. بهتر شدن شرایط قشر کارگر اروپایی مدیون فشار اضافه‌ای است که کارگران کشورهای جهان



محمدرضا حسین بور
روان‌شناس بالینی

پرونده <

اعتیاد به خرید، بیماری روانی قرن بیستم



پیش‌نوشت: در مطلب زیر محوریت موضوع در زمینه‌ی یک اختلال روان‌شناختی است اما راه‌کارهای ارائه شده می‌توانند حتی برای کسانی که دچار اختلال نبوده ولی به دنبال راه‌کارهایی جهت مدیریت خرید و جلوگیری از اسراف کردن هستند، مفید باشد.

دیوانه‌وار خرید کردن! اصطلاحی است که برای اولین بار در سال ۱۹۱۵ مطرح شد و امروزه از آن به عنوان اختلال وسواس خرید نام برده می‌شود. از دیدگاه روان‌شناسان افراد مبتلا به این اختلال زمانی که با احساسات منفی روبه‌رو می‌شوند، در واکنش به این نوع احساسات شروع به خریدهای مزمین و تکراری و بی‌هدف می‌کنند. این امر یک رضایت آنی و کوتاه‌مدت برای شخص به همراه دارد اما در نهایت این موضوع باعث به وجود آمدن احساس ندامت و پشیمانی در شخص می‌شود. این اختلال نه تنها به فرد بلکه به خانواده و جامعه‌ی او نیز می‌تواند آسیب برساند. حتی می‌تواند منجر به ول‌خرجی، بدهی شدید و ورشکستگی شود. برآوردهای آماری نشان می‌دهند این اختلال در یک تا شش درصد افراد جامعه وجود دارد و بیشتر، زن‌ها به آن دچار می‌شوند. این بیماری از سن هجده سالگی شروع به خودنمایی می‌کند. از آن‌جا که بیشترین مبتلایان، زن هستند، به خرید لباس و وسایل تزیینی علاقه‌ی زیادی دارند.

یکی از نشانه‌های اصلی این اختلال، مشغولیت بیش از اندازه‌ی فرد به خرید است که این نیاز به خرید شکل اجباری برای فرد به خود می‌گیرد (مشابه رفتارهای اعتیادگونه). همچنین شخص بعد از خرید اجباری دچار احساس پریشانی، آشفتگی و پشیمانی می‌شود. خریداران وسواسی معمولاً در رابطه با یک موضوع و یا یک شخص بیش از حد لازم فکر می‌کنند و زمانی که یک فکر ذهن آن‌ها را مشغول می‌کند دیگر نمی‌توانند به چیز دیگری فکر کنند.

خریداران وسواسی معمولاً از این جملات برای تشریح شرایطشان استفاده می‌کنند: «زمانی که احساس خوبی نسبت به خود ندارم یا سعی دارم تا حالم بهتر شود یا احساس افسردگی می‌کنم یا زمانی که از دیگران کناره می‌گیرم، خرید می‌کنم.»

راهکارهای درمانی

۱. فرد باید فا آن‌جا که ممکن است در مقابل خرید وسواسی مقاومت کند و اضطراب به وجود آمده را تحمل نماید. از خرید کردن به تنهایی

اجتناب کند. خرید با کارت‌های اعتباری چون کاملاً مجازی است و راحت‌تر از خرید نقد است. میزان تمایل فرد به خرید را چندین برابر می‌کند. بنابراین بهتر است افراد کارت‌های اعتباری‌شان را به همراه نبرند و یا حداکثر یک کارت همراه داشته باشند. قبل از خرید لیستی از کالاهای مورد نیازشان تهیه کنند و سعی کنند چیزی

فرد بیمار باید تا آن‌جا که ممکن است در مقابل خرید وسواسی مقاومت کند و اضطراب به وجود آمده را تحمل نماید. از خرید کردن به تنهایی اجتناب کند. ضمناً خرید با کارت‌های اعتباری چون کاملاً مجازی است و راحت‌تر از خرید نقد است، میزان تمایل فرد به خرید را چندین برابر می‌کند.

مزاد بر آن لیست نخرند. به خریداران وسواسی توصیه می‌شود از خرید کردن به تنهایی اجتناب کنند و سعی کنند در زمانی که میل شدید به خرید در خود احساس می‌کنند از همراهی یک دوست یا عضوی از اعضای خانواده‌ی خود برای کمک به کنترل این میل استفاده کنند.

۲. باید به شخص آموخت که رفتار اعتیادآمیز خود را با دقت زیر نظر بگیرد. مثلاً به او بگویید: «جدولی تهیه کنید و در آن تاریخ، دفعات انجام این رفتارها، مدت زمان صرف شده در هر بار، مقدار پولی که خرج کرده‌اید، احساسی که داشته‌اید، افرادی که در این رفتار با شما همراهی کرده‌اند و هر چیز دیگری را که فکر می‌کنید مرتبط است، ثبت کنید. هر چند روز یک بار جدول را مرور کنید و در آن به دنبال کشف الگو باشید.» مثلاً ممکن است بتوانید بفهمید در چه ساعت‌هایی از روز بیشتر احتمال دارد او به رفتار اعتیادآمیز روی بیاورد یا چه احساسات، افراد یا مکان‌هایی بیشتر او را به سمت آن رفتار سوق می‌دهند. سپس به او

آموزش دهید که تا آن‌جا که ممکن است در مقابل خرید وسواسی مقاومت و اضطراب به وجود آمده را تحمل کند. این کار به تسلط آن‌ها بر رفتارشان بسیار موثر است.

۳. برای تغییر الگوهایی که در جدول فرد کشف کرده‌اید، گام‌های سازنده بردارید. سعی کنید فعالیت جای‌گزینی برای او پیدا کنید تا وقتی میل پرداختن به رفتار اعتیادآمیز به سراغش آمد، حواس خودش را متوجه آن فعالیت جای‌گزین کند. باید سعی کنید فرد از شرایط مکان‌هایی که رفتار اعتیادآمیزش را تحریک می‌کند، دور بماند.

در نهایت باید این را بدانید که این حالت یا علامت ممکن است ناشی از یک بیماری اعصاب و روان تشخیص داده نشده باشد (از جمله اختلال وسواسی یا اضطرابی یا اختلال دوقطبی یا حتی شدیدتر) و فرد باید از این لحاظ مورد بررسی دقیق روان‌پزشکی و روان‌شناسی قرار

گیرد ■

سعید جعفری
مدیر مسئول

سرمقاله

تهاتر تاسف‌بار پول و فرهنگ

ادامه از صفحه‌ی ۱

تخفیف به فروش نرساند. زیرا اگر فروشنده‌ای با موج و شلوغی تخفیف‌های این روز همراه نشود باید قید فروش محصولات خود را زده و دست‌کم یک هفته را با ضرر و زیان سر کند. تا اینجا می‌بینیم که در پس فلسفه‌ی وجودی این روز، مصرف‌گرایی و عطش بی‌حد و حصر

کردند و در ساعات ۸ و ۹ صبح پنج‌شنبه به جنس‌های خود چوب حراج زدند. با توجه به بدشگونی رنگ سیاه در فرهنگ‌های مختلف، رسانه‌ها جهت عدم استفاده از عبارت جمعه‌ی سیاه، برای توجیه این روز، آن را «پنج‌شنبه‌ی طوسی» یا «پنج‌شنبه‌ی قهوه‌ای» نیز نامیده‌اند.

چون به روز بعد از جشن شکرگزاری در آمریکا، «جمعه‌ی سیاه» یا «حراج جمعه» (Black Friday) گفته می‌شود؛ ما باید برای پی بردن به فلسفه‌ی «جمعه‌ی سیاه» ابتدا با روز شکرگزاری در آمریکا آشنا شویم. روز شکرگزاری (Thanksgiving Day) یک تعطیلی ملی در



فروشنده‌گان، به جلب مشتری و فروش کالا نهفته است. سوال مهم این جاست که ما در کشور خود با وجود موضع‌گیری‌های علنی و مکرر علیه نظام سلطه و سرمایه‌داری، بر اساس چه معیار عقلی، عرفی، فرهنگی و شرعی برای چنین روزی برنامه‌ریزی می‌کنیم؟ اصلاً چنین روزی یادآور چه مناسبت ملی- مذهبی‌ای برای ماست؟ پایان سال میلادی یا جشن شکرگزاری چه تناسبی با تقویم اعیاد و مناسبت‌های سالانه‌ی باستانی و دینی ما دارد که به تقلید کورکورانه از یک فرهنگ کاسب‌کارانه روی می‌آوریم؟ جای تعجب این جاست، در حالی که فروشگاه‌های آنلاین، پس از فروشگاه‌های خرده‌فروشی، نمایندگی‌های برندها و فروشگاه‌های زنجیره‌ای بزرگ، آخرین دسته از فروشندگانی هستند که در آمریکا به حراج جمعه‌ی سیاه می‌پردازند؛ در ایران، فروشگاه‌های آنلاین از قبیل بامیلو و دیجی کالا سایت‌هایی بودند که با حجم انبوه از کلاهبرداری و تناقض قیمت‌ها با نام «حراج جمعه»، برای نخستین بار قدم در این راه گذاشتند. یعنی چه در فرم، چه در محتوا و چه در عمل، ما به کلی ملتفت موضوع نشده‌ایم.

هر چند ممکن است در آینده این عبارات هم در زبان انگلیسی رواج پیدا نکنند، و عبارتی جدید به نام پنج‌شنبه‌ی سیاه (Black Thursday) وارد فرهنگ واژگان انگلیسی شود. فلسفه‌ی اصلی حراج جمعه تخفیف بر روی تمامی کالاها است. تخفیفی که باعث ترغیب مشتریان برای رفع نیازهای خود با هزینه‌ی کم‌تر در آستانه‌ی سال نو، و خالی شدن انبار فروشگاه‌ها با حاشیه‌ی سودی کم‌تر می‌شود. اما در سال‌های اخیر رقابت بین فروشندگانه‌ها به حدی بالا گرفته که درآمدزایی، کسب سود و فروش محصولات بر هر چیز دیگری اولویت یافته است. جالب اینجاست که تخفیف‌های این فروشگاه‌ها که گاهی تا ۷۰ درصد هم می‌رسد، باعث صف کشیدن مردم پشت درهای فروشگاه خواهد شد و حتی در بسیاری از موارد نیز تراکم جمعیت مشتریان، باعث شکسته شدن در فروشگاه می‌شود. از آنجایی که آمریکا اصلی‌ترین برگزارکننده‌ی حراج جمعه‌ی سیاه و منشأ آن است، آخرین جمعه‌ی ماه نوامبر در آن‌جا، حال و هوای ویژه‌ای دارد. تقریباً می‌توان گفت هیچ فروشگاه‌های اعم از آف‌لاین و آنلاین، در آمریکا وجود ندارد که در این روز کالاهای خود را با

کشور آمریکا است که در این روز، مردم به شکرانه‌ی برداشت محصولات، جشنی برگزار می‌کنند. روز شکرگزاری در آمریکا، آخرین پنج‌شنبه‌ی ماه نوامبر جشن گرفته می‌شود که روز بعد از آن عملاً آخرین جمعه‌ی ماه نوامبر به شمار می‌رود و با توجه به نزدیک بودن پایان سال میلادی و آغاز کریسمس و قرار گرفتن آخرین جمعه‌ی ماه نوامبر میان تعطیلات روز شکرگزاری و تعطیلات آخر هفته (بین‌التعطیلتین شدن)، این روز به مرور به عنوان روزی برای خرید عید کریسمس در میان مردم رواج یافت و به فرهنگی در میان مردم آمریکا تبدیل شد. در دهه‌های اخیر فروشگاه‌های بزرگ زنجیره‌ای برای فروش بیشتر محصولات خود و جذب حداکثر مشتریان، حراج‌های متنوعی در این روز در نظر گرفته‌اند به طوری که رقابت افراطی مغازه‌داران برای جلب هر چه بیشتر مردم به این بهانه که خریداران در ترافیک جمعه‌ی سیاه نمانند، به حدی رسیده است که این حراجی بزرگ -جمعه‌ی سیاه- در صبح عید شکرگزاری آغاز می‌شود. برای مثال فروشگاه (Kmart)، در سال ۲۰۰۹ جمعه‌ی سیاه را از ساعت ۷ صبح پنج‌شنبه شروع کرد. پس از آن، فروشگاه‌های زیادی از این تغییر ساعت پیروی

از توییتر

#حراججمعه #بلک‌فرایدی #بلک_فرایدی

۱. وقتی با سیاست‌های غلط اجتماعی مردم را به بلک‌فرایدی راه انداختن سوق می‌دهیم با آسیب‌شناسی این رسم در کشورهای غربی هیچ مشکلی حل نمی‌شود. #حراججمعه

۲. #حراججمعه یه کپی دروغ از BlackFriday بود که سایتا جنساشونو بفروشن و بازدید سایت بالا بره، درحالیکه بلک‌فرایدی قبل سال نو برای کمک به مردمه

۳. وقتی وسط پاییز حراج آخر سال یا همون #بلک_فرایدی رو برگزار می‌کنی، یعنی علاوه بر هویت شعور و عقلت رو هم باختی #بلک‌فرایدی #حراججمعه #غرب_زدگی

۴. چند هفته پیش یه هندزفری توی حراجی خریدم. زده بود ایل اصل، قیمتش ۹۰۰۰۰ تومن بود، میداد ۱۹۹۰۰ تومن. وقتی رسید دستم دیدم چینیه! کلی به خودم بد و بیراه گفتم که چرا گول خوردم. دیشب همون هندزفری رو قیمت زده بود ۲۱۸۰۰۰ تومن بعد با تخفیف میفروخت ۲۹۹۰۰. خدا به فریاد خریدارش برسه. #حراج جمعه

۵. #بلک_فرایدی یک ماه مونده به #کریسمس برگزار میشه تا خریدهای عید هم با تخفیف انجام بشه ... حالا همون تو همون تاریخ تو ایران یعنی چی آخه؟ یعنی عرضه نداریم تاریخ یک کار خوب رو هم ایرانیزه کنیم؟ این به کنار... دوستان #بامیلو اسم #کلاهبرداری رو #بلک_فرایدی نذارید لطفا. #حراججمعه

۶. تجربه #حراججمعه #بامیلو اینقد مزخرف و #ضدتبلیغ بود که عمرا در حالت عادی برم سمتش از قضا سرکنگبین صفرا فروذ *** روغن بادام خشکی می‌نمود

۷. یکی به اینا بگه خارجیا آخر سالشون حراج می‌زارن شما چرا اخر سال ما حراج نمی‌زارید شما هم اخر سال اونا حراج می‌زارید؟ خرید؟ #دیجیکالا #بامیلو #حراججمعه



مهدی کاظمی

پرونده

مصرف؛ افیون شیک توده‌ها

شبیه کنند تا از این طریق هم بر فاصله داشتن خود با بی چیزان و مجزا بودن شان تاکید کنند، هم جیب بالایی‌ها را تا می‌توانند پر کنند و هم با مصرف، عقده‌های خود را خالی کنند؛ عقده‌هایی که نظام

قاعدتا هم مردم برای خریدشان به سمت فروشگاه‌ها هجوم می‌برند. این پدیده سال‌های نسبتاً زیادی است که در کشورهای غربی مشاهده می‌شود ولی چون طبقه‌ی متوسط کشور ما ثابت کرده است که

کنش‌گران و فعالان اجتماعی با سلبریتی‌هایی که به شکل وحشتناکی طرفدار دارند و هزاران هزار مثال دیگر؛ این نمونه‌ها می‌توانند گذشتن سیلاب مصرف‌گرایی را به عمق صد و جب از سر این کشور،

«ما چیزایی رو می‌خریم که به‌شون احتیاجی نداریم تازه اونم با پولی که نداریم، برای اینکه افرادی رو تحت تاثیر قرار بدیم که از شون خوش‌مون نمیدانند.»
دیالوگی از فیلم باشگاه مشت‌زنی



یکی از مهلک‌ترین ارمغان‌های نظام سرمایه‌داری، ناکامی در ارضای نیازهای اساسی زندگی توده‌های مردم و به‌تبع آن عدم ایجاد هویت اصیل و انسانی برای توده‌هاست. بسیاری از جامعه‌شناسان، هویت هر فردی را در ارتباط با شغلی می‌دانند که بخش قابل توجهی از زندگی فرد صرف آن می‌شود و فرد با انجام آن احساس بالارزش بودن و مفید بودن پیدا می‌کند. همچنان که یکی از برترین نیازهای هر انسانی در جامعه، انتخاب شغلی بر اساس علاقه و استعداد خود است.

سرخورده‌گی جمعیت عظیمی از مردم در عدم انتخاب آگاهانه و علاقه‌مندانه‌ی شغل‌هایشان که منجر به از بین رفتن لذت کار شده و تداعی‌گر احساس برده بودن در افراد می‌شود، خاصیت اصلی نظامی است که انسان را در حد یک ابزار تولید یا حتی کم‌تر از آن پایین می‌آورد. به این فرآیند، روابط عاطفی و اجتماعی افراد را که در قید و بندهای اقتصادی و سیاسی حاکم بر نظام سرمایه‌داری شکننده شده و به انحطاط سوق داده می‌شوند، نیز اضافه کنید.

اینجاست که باید انسان‌های بی‌هویت را به سمت هویت‌های دروغین (که باید افیون بنامیم‌شان) سوق داد و کنترل کرد. جالب آن‌که این نظام طماع از هیچ فرصتی برای کسب سود فروگذار نمی‌کند و حتی همین هویت جعلی را نیز کالا کرده و می‌فروشد. این هویت افیون‌گونه اشکال متفاوتی می‌تواند داشته باشد ولی برای ما انسان‌های قرن بیست‌ویکم، یک مخدر بسیار کارآمد طراحی شده است که این نظام فاسد را تداوم بخشیده و پیش می‌برد؛ مصرف‌گرایی.

مصرف‌گرایی مثل خوره به جان بشریت افتاده و برای توده‌ها، هویت جعلی می‌سازد. کشورهای هم‌چون ایران که با سرعت وحشتناکی در حال پیمودن مسیرهای نئولیبرالی منتهی به دره‌های بحران هستند، از این قاعده مستثنی نیستند. مصرف‌گرایی همان چیزی است که در یک دهه‌ی اخیر در جامعه‌ی خودمان، به افتضاح‌ترین سطح ممکن رسیده است.

لباس‌هایی که شاید سالی یک بار خیره کردن چشم‌ها پوشیده می‌شوند، لوازم منزلی که با هزار مصیبت و وام‌گیری خریده می‌شوند و به جای استفاده، بیشتر نقش زینت‌دهنده‌ی نمای داخلی خانه‌ها را بر عهده می‌گیرند، زور زدن برای خرید یا حداقل دید زدن ماشین، ساعت و گوشی‌های لوکس، ول‌چرخ‌ی در پاساژهای مرکز شهر، عمل‌های جراحی برای تبدیل زن به عروسک جنسی، آمپول و قرص باشگاه در جهت تبدیل مرد به شبه‌خوکی که همیشه آماده برای جماع است، تعویض جایگاه

سرمایه‌سالار به ایشان تحمیل کرده است. بلک فرایدی همان چیزی بود که متوسط‌الحال‌های ما این هفته دقیقاً به آن نیاز داشتند؛ آن‌هایی که مصیبت را در کرمانشاه دیدند، کمی اشک ریختند، به وسع خود کمک کردند و گمان کردند که بار وظایف‌شان خالی شده است. حال باید مخدری، دیگر بار آنان را به خلسه ببرد تا نسبت به مشکلات و بدبختی‌های جامعه بی‌تفاوت شوند. همچون کاری که همه‌ی ما در طی این سالیان گذشته انجام داده‌ایم. خریده‌ایم، پوششیده‌ایم، خورده‌ایم، خوابیده‌ایم، نعشه شده‌ایم، چرت‌مان را فاجعه‌ای قطع کرده، کمی گریه کرده‌ایم و سپس وارد چرخه‌ی دیگری از مصرف و انفعال شده‌ایم؛ انفعالی که خوب می‌دانیم چه کسانی را زیر چته‌ی تنومند خود له می‌کند.

بلک فرایدی به ما این امکان را می‌دهد که در این دنیای مدرن به انسان‌های بهتری تبدیل بشویم؛ چون می‌توانیم کالاهای لوکس بیشتری را بخریم و در عصر ابتذال کنونی، این همان معنی انسان بهتر بودن را دارد. ■

در برگزاری مراسمی چون هالووین، کریسمس، ولنتاین و اکنون بلک فرایدی هیچ از غربی‌ها کم ندارد، در مسیر جهانی شدن گام برداشته و سعی بر لاکچریزه کردن خود دارد. این طبقه شاید خودش گاهی از صدای قار و قور شکمش بر اثر گرسنگی، دستانش را بر روی گوش‌هایش بگذارد ولی صحبت تجمل، زینت، لاکچری‌بازی و در یک کلام «مصرف‌گرایی» که به میان آید، از نان شبش می‌زند و موجودی محدود کارت بانکی‌اش را در هر فروشگاه‌ی که باشد خالی می‌کند.

بلک فرایدی «کپی/پیست» شده در ایران که حتی آن کیفیت و اصول نسخه‌های اورجینال خارجی‌اش را هم ندارد، می‌خواهد در مردم احساس نیاز به وجود آورد. احساس نیاز به کالاهایی که مسبوق بر این خیلی گران بودند و غیرضروری؛ حال به مدد این حراج آخر سال میلادی در یک کشور با تقویم تاریخ هجری (۱)، کم‌تر گران می‌شوند و البته که باز هم غیرضروری هستند. متوسط‌هایی هم که آن قدر کبکبه و اشرافیت لازم برای هم‌نشینی با بالانشین‌ها را ندارند و از طرفی پایینی‌های محروم را هم اصولاً گداگشهای بیش نمی‌شناسند، سعی می‌کنند در این حراج آخر سال تا می‌توانند خود را به ثروتمندان

برای‌تان نشان دهند.

آن‌چه که بهانه شد برای مطرح کردن سخنان گفته شده، مربوط به ظهور پدیده‌ای به نام «بلک فرایدی» یا «جمعه‌ی سیاه» در ایران است؛ حراجی گسترده‌ای در آخر سال برای اجناسی که در انبارها باقی می‌مانند و با قیمت‌های بسیار تخفیف‌یافته و در مقیاس انبوه به خریداران تحویل داده می‌شوند و

«بلک فرایدی» سال‌های نسبتاً زیادی است که در کشورهای غربی مشاهده می‌شود ولی چون طبقه‌ی متوسط کشور ما ثابت کرده است که در برگزاری مراسمی چون هالووین، کریسمس، ولنتاین و اکنون بلک فرایدی هیچ از غربی‌ها کم ندارد، در مسیر جهانی شدن گام برداشته و سعی بر لاکچریزه کردن خود دارد.



امید ناینی

پرونده <

هفته‌های سیاه، جمعه‌های سیاه‌تر



این روزها موضوع جمعه‌ی سیاه توجه خیلی‌ها را به خود جلب کرده است. برخی، این موضوع را بهانه‌ای برای حمله به فرهنگ غرب کرده‌اند و ضمن مقایسه‌اش با نذری، آن را نشانه‌ی برتری فرهنگ اسلامی می‌دانند. نمی‌دانم این افراد کجای ایران زندگی می‌کنند که نذری‌های‌شان آن قدر با جمعه‌ی سیاه متفاوت است، اما یک چیز را می‌دانم و آن این است که این موضوع هیچ ارتباطی به دین ندارد. این موضوع مستقیماً به فقر مربوط است، اما نه لزوماً فقر مالی، بلکه فقری که در این دو سه قرن اخیر درون همه‌ی انسان‌ها نهادینه شده است.

از دو جنبه می‌توان به این قضیه نگاه کرد. نخست اینکه چه عواملی به چنین رفتارهای وحشیانه‌ای انجامیده‌اند و دوم اینکه رسیدن به این مرحله برای جامعه و آینده‌ی بشریت چه معنایی دارد؟ پاسخ به سوال اول واضح به نظر می‌رسد، سیستم سرمایه‌داری امروزه نصف ثروت جهان را در دست یک درصد متمرکز کرده و حدود هفتاد درصد مردم باید تمام روز را کار کنند تا بتوانند پا به پای مخارج زندگی (بدون وقایع غیرمنتظره) پیش بروند. این فقر مالی چیزی است که در ایران شدیدتر بوده و هر سال به نذری‌های سیاه منجر می‌شود. اما همه چیز به این ختم نمی‌شود. چه در نذری‌های خودمان و چه در جمعه‌ی سیاه، افراد زیادی را می‌بینیم که اوضاع مالی بدی هم ندارند، اما باز در جمع افرادی که حاضرند آسیب ببینند اما چیزی به دست بیاورند، حاضر می‌شوند. این موضوع نشان دهنده‌ی فقری بنیادی‌تر است.

مقصر این فقر چه چیزی است؟

این پرسشی است که ما را به جنبه‌ی دوم بررسی پیوند می‌دهد. چرا همه‌ی ما دنبال این هستیم که بیشتر و بیشتر داشته باشیم؟ چرا حتی اگر به چیزی نیاز نداشته باشیم حاضر نیستیم اجازه بدهیم نیازمندان از آن استفاده کنند؟ خیلی‌ها فکر می‌کنند حقیقت جهان این است که قوی‌ها ضعیف‌ها را پاره‌پاره کنند و کاری که ما می‌کنیم کاملاً طبیعی است! کجای طبیعت این طور است؟ کجا می‌بینیم که یک گرگ صد گوسفند شکار کند و بعد از خوردن یکی بقیه را در بانک نگه دارد؟ کجا می‌بینیم که یک حیوان سیر غذای یک حیوان گرسنه را بدزدد؟ فرگشت داروین بر مبنای تطابق با محیط است نه بر مبنای دریدن هر کسی که از شما ضعیف‌تر است! همین که همه به اشتباه واژه‌ی تکامل را به کار می‌برند و فکر می‌کنند طبیعت رقابتی است که «تکامل یافته‌ترین»‌ها در آن پیروز می‌شوند نشان می‌دهد که چقدر بد طبیعت را فهمیده‌ایم. اینکه فکر می‌کنیم چنین وحشی‌گری‌هایی طبیعی هستند خود نشان از فقر فرهنگی ما دارند.

اما این فقر فرهنگی از کجا آمده است؟

چنین ایده‌هایی ریشه در داخل خود سیستم کاپیتالیسم دارند. سرمایه‌داری بر مبنای هدف

بسیار خوبی شروع شد. همه‌ی انسان‌ها قادر هستند چیزی بیشتر از نیازشان تولید کنند، هدف این بود که این پتانسیل را جمع‌آوری کرد و در راه پیشرفت بشریت به کار گرفت. اتفاقی

سرمایه‌داری بر مبنای هدف بسیار خوبی شروع شد. همه‌ی انسان‌ها قادر هستند چیزی بیشتر از نیازشان تولید کنند، هدف این بود که این پتانسیل را جمع‌آوری کرد و در راه پیشرفت بشریت به کار گرفت. اتفاقی که بعداً رخ داد غلبه‌ی مونوپولی‌های اقتصادی، بزرگ بر تولیدات، مصرف و فرهنگ بود.

که بعداً رخ داد غلبه‌ی مونوپولی‌های اقتصادی بزرگ بر تولیدات، مصرف و فرهنگ بود که این هدف را به چنین شکل وحشیانه‌ای درآورد. با غلبه‌ی این مونوپولی‌ها، خود سرمایه‌داران شروع به گسترش ایده‌هایی مثل بقای اصلح و غلبه‌ی قوی‌ترها کردند.

و وحشتناک‌ترین چهره‌ی خود را نشان خواهد داد. انسان امروزی که در این جامعه‌ی وحشیانه در طبقات پایین مالی اسیر شده است، در این سیستم تبدیل به فردی می‌شود که آزادی و عقیده‌ی سیاسی برایش تعریف نمی‌شود. تمام هفته‌ی این انسان سیاه است و جمعه‌هایش سیاه‌تر. این انسان‌ها نه آزاد هستند و نه محترم، بلکه ابزار سیاسی هستند. مثل گروهی گرگ گرسنه که در قفس نگه داشته شده و در مواقع لزوم رها می‌شوند تا همه چیز را بدرند.

ای کاش مشکل به همین جا ختم می‌شد، اما تقریباً همه‌ی افرادی که کمی نگاه دقیق‌تری داشته باشند می‌توانند تشخیص دهند که آینده چیست. کاپیتالیسم روزه‌روز بزرگ‌تر شده و افراد بیشتری را به سمت قشر فقیر پرتاب می‌کند. سیاست‌های مالیاتی و برنامه‌ی بیمه‌ی درمانی ترامپ آخرین ضربه به قشر متوسط آمریکا بودند. در کشورهای جهان سوم اوضاع خیلی بدتر است اما به قول اندیشمند مارکسیست مشهور اسلواوی ژیزک (Slavoj Zizek) حداقل در جهان سوم مثل مردم آمریکا توهم آزادی و زندگی در بهترین کشور جهان را نداریم. اگر اوضاع به همین شکل پیش برود، نذری‌ها و جمعه‌های سیاه که تا امروز فقط مشکل فرهنگی بودند، روزی امکان آزادی و دموکراسی را زیر سوال خواهند برد. ■

چنین چیزی دو هدف عمده داشت. هدف اول از بین بردن هر گونه امکان اتحاد بین قشرهای کارگر و فقیر بود. نیازی به یادآوری ندارد که در چنین سیستمی بیشترین وحشی‌گری‌ها بین قشرهای پایین‌تر رخ می‌دهد. وقتی در فرهنگی بزرگ می‌شوید که چنین ایده‌هایی در مورد حقیقت یا طبیعت در ذهن تان فرو می‌کنند، همه‌ی شما به دنبال منافع خودتان بوده و افراد پایین‌تر از خودتان را فدا خواهید کرد. این دقیقاً چیزی است که جلوی شکل‌گیری یک جامعه‌ی برابر را گرفته و پتانسیل رها شدن از سرمایه‌داری را به یک رویا تبدیل می‌کند.

اما هدف مهم‌تر و اصلی چیز دیگری بود. در طول چنین وقایعی، نیروی انسانی می‌تواند به راحتی و توسط مقداری پول جمع شده و به سمت خاصی سیلان کند. درس سیاسی‌ای که از نذری‌ها و جمعه‌ی سیاه می‌گیریم این است. سرمایه‌داری به مرحله‌ای از رشد خود رسیده که با استفاده از سرمایه، می‌تواند توده‌های بزرگی از افراد را به هر سمتی که بخواهد سوق بدهد. نذری‌ها و جمعه‌ی سیاه نه مشکل دین هستند و نه طبیعت بشر، بلکه نشان می‌دهند که این پتانسیل سرمایه به چه حدی از خطر رسیده است. اگر به جای غذای مجانی یا تخفیف در فروش کالا، یک پاداش مالی کوچک با یک هدف سیاسی گره بخورد، این سیل عظیم نیروی انسانی که امروز فقط یک مشکل فرهنگی به نظر می‌رسد، خطرناک‌ترین

راه‌های ارتباطی

اینستاگرام: www.instagram.com/dardedelmagazine
 تلگرام مدیرمسئول: www.telegram.me/dardedel_admin
 کانال تلگرام: www.telegram.me/dardedelmagazine
 ایمیل: dardedelmagazine@gmail.com

سال چهارم، دوره‌ی جدید، شماره‌ی ۵۵
صاحب امتیاز و مدیرمسئول: سعید جعفری
سردبیر: سیدعمران دیسناد
گرافیک و صفحه‌آرایی: سینا رشیدی
طراح قالب: رضا آقابگی
عکاس: محمدعرفان فتاحی
 با تشکر از مرتضی عباس‌لوی و کاوه معتمدیان
هیئت تحریریه (به ترتیب حروف الفبا):

اسلام حسن‌پور / محمدرضا حسین‌پور / کاظم صفایی / سارو عباسی / سعید قاسم‌پنگلو / مهدی کاظمی / امید نایینی / امیر ویسی



امیر ویسی

معرفی کتاب

جلادان نیز می‌میرند

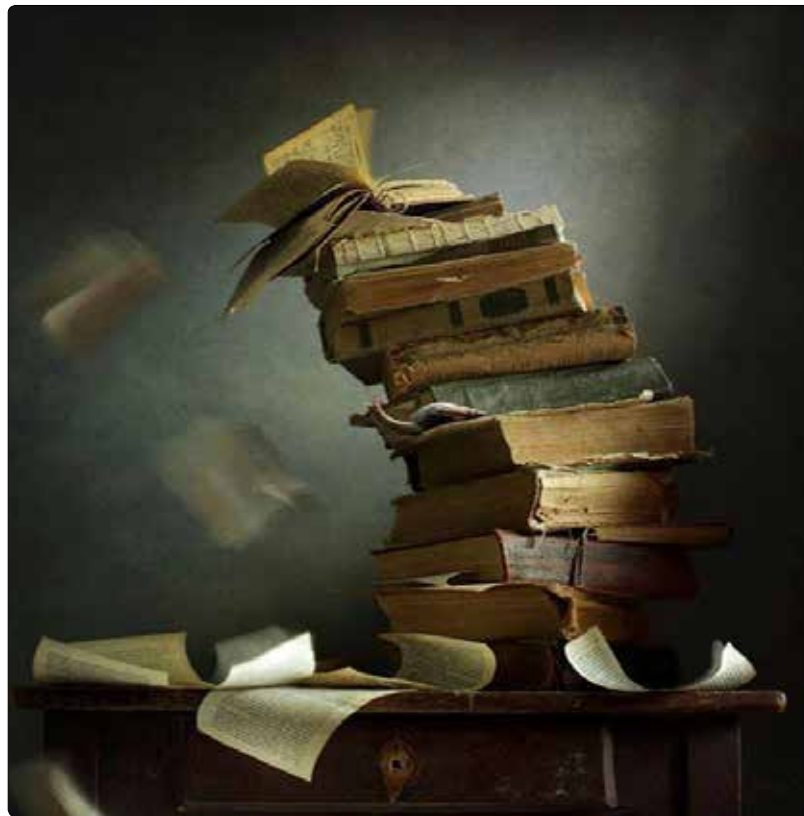
نگاهی کوتاه به کتاب «بازجویی از صدام»

به عواقب کارشان بی‌توجه هستند و فقط تکرار می‌کنند که «جهان باید از ما به دلیل از بین بردن صدام قدردانی کند» و می‌اندیشند لابد تمام عراق از این نابودی شاد است. تمام این مدت هم، سیا هیچ گزارشی درست و مبتنی بر واقعیتی را به بوش ارائه نداده و گزارش‌های‌شان فقط برای خوشحال کردن او بوده است. وقتی در جلسه‌ی دوم، نیکسون حرف‌های آن‌ها را نقض می‌کند و تحلیل خود را ارائه می‌دهد هم باعث عصبانی شدن بوش می‌شود و هم مورد غضب همکاران و روسای خود قرار می‌گیرد.

در قسمتی از کتاب، نیکسون با توجه به این‌که دیدارهایی با صدام و بوش داشته است، دست به مقایسه‌ی آن‌ها می‌زند و اشتراکات زیادی بین این دو نفر پیدا می‌کند که مهم‌ترین وجه مشترک‌شان، آرزوی قهرمان شدن هر دو نفر آن‌ها است. تصور کنید وقتی بوش که در خانواده‌ی سیاست‌مدار بزرگ شده و قبل از رییس‌جمهور شدن، تجربه‌ی کافی در عرصه‌ی سیاست داشته، دارای چنین فکر و عملکردی است، وضعیت در مورد ترامپ تاجر که هیچ کارنامه‌ی سیاسی‌ای ندارد چگونه خواهد بود؟

نیکسون در مورد خود صدام هم به نکات قابل توجهی می‌رسد. صدام با این‌که آدمی ضد مذهبی نبوده اما با ورود روحانیون، چه سنی و چه شیعه به عالم سیاست مخالفت می‌کرده است و تا زمانی که در مورد قدرت ادعایی نداشته‌اند، به آن‌ها کمک مالی کرده و آن‌ها را برای تبلیغ نیز آزاد گذاشته است. از طرفی هیچ قرابتی با گروه‌های وهابی نداشته و به شدت خطر آن‌ها را احساس می‌کرد و مخالف فعالیت‌شان بوده است. نیکسون به رمان نوشتن صدام در سال‌های آخر حکومتش اشاره می‌کند و نتیجه می‌گیرد که صدام دیگر علاقه‌ای به اداره‌ی کشور نداشت و اگر امریکایی‌ها عجله نمی‌کردند، به احتمال زیاد صدام به تدریج از قدرت کنار می‌رفت و این همه خسارت هم به وجود نمی‌آمد.

«بازجویی از صدام» برای علاقه‌مندان به مسائل خاورمیانه و سیاست‌های امریکا در قبال آن و همچنین آگاهی از ویژگی‌های یکی از بی‌رحم‌ترین دیکتاتورهای جهان، نکات آموزنده‌ی فراوانی دارد. ■



عمومی به دست بیاورد و در این مورد هم هیچ اعترافی صورت نگرفت، سندی هم پیدا نشد. در نهایت وقتی به این نتیجه برسیم که جنگ عراق با آن همه از دست رفتن نیروی انسانی و منابع مالی برای امریکا و هم‌پیمانانش و از طرفی، تبدیل شدن عراق به یک خرابه و به وجود آمدن نامنی در خاورمیانه، با گرفتن گروه‌های تروریستی، تکفیری و سرانجام داعش - که فکر نمی‌کنم برایش پایانی باشد - فقط از روی توهم بوده، واقعا وحشتناک است.

نیکسون در روزهای پایانی ریاست‌جمهوری بوش دو بار حضوری به بوش گزارش ارائه می‌دهد و به نتایج قابل تاملی می‌رسد. او پی می‌برد بوش و گروهش در مسئله‌ی عراق علاوه بر آن که هیچ شناختی از عراق و موقعیت نیروهای مختلف آن مانند رهبران شیعه و میزان نفوذ بر مردم ندارند، بلکه هیچ علاقه‌ای نیز به شنیدن تحلیلی برخلاف نظرات خود نشان نمی‌دهند و فقط می‌خواهند تحلیل‌های آن‌ها مورد تایید قرار گیرد. حتی

خود را به اطلاعات درست معطوف می‌کردند حتما اتفاقات ناگوار این سال‌ها رخ نمی‌داد.

فکر کردن به این‌که کلینتون و بوش بر اساس شایعات رسانه‌ها باور داشته‌اند که صدام دارای بدل‌هایی بوده است که در مواقع مختلف از آن‌ها استفاده می‌شود در حالی که هیچ بدلی وجود نداشته است (وقتی صدام این را می‌شنود، می‌خندد) و یا بوش در سخنرانی‌ها و دیدارهایش با رهبران عرب از تصمیم صدام برای کشتن پدر و دخترانش می‌گوید که هیچ وقت هم هیچ گونه سندی برای این ادعاها به‌دست نیامد؛ نیکسون همیشه با تعجب می‌گوید بوش چگونه جرئت می‌کند آن‌ها را مطرح کند؟ یا نیکسون و همکارانش در زمان بازجویی صدام از طرف سازمان‌های اطلاعاتی و نهاد ریاست‌جمهوری تحت فشار بوده‌اند که فقط دنبال این باشند که صدام به وجود سلاح‌های کشتار جمعی اعتراف کند تا دولت امریکا بالاخره شواهدی قانع‌کننده برای حمله‌ی خود به عراق و راضی کردن افکار

صدام حسین، بخش فراموش‌نشده‌ی و تلخ خاطره‌ی جمعی همه‌ی ما ایرانی‌ها است و برای نگارنده لحظه‌ی دستگیری او و بیرون آوردنش از سورخ و مأمن‌گاهش که سربازی امریکایی با افتخار و غرور بر روی صدام نشسته و سرش را همچون سگی در دست گرفته از تکان‌دهنده‌ترین سرنوشت‌های رهبران سیاسی است. بازجویی از صدام - نام کتاب واقعا کنجکاوی‌برانگیز است - گزارشی جذاب و خواندنی از بازجویی صدام در روزهای اول دستگیر شدنش توسط جان نیکسون، تحلیل‌گر ارشد میز عراق در «سیا» است. جان نیکسون در این کتاب از چگونه‌ی استخدام شدنش، ساز و کار آژانس مرکزی اطلاعات امریکا (سیا - CIA) و کار کردن تحلیل‌گران سیا گزارش مفیدی ارائه می‌دهد. خوانشی تخصصی و بدون جهت‌گیری و دست اول از روزهایی که بوش تصمیم گرفته بود وارد جنگ با عراق شود و بررسی دلایل بوش برای ورود به جنگ و مقایسه‌ی آن با واقعیات عراق و صدام. تحلیلی از طرف یک کارمند ارشد سیا بر عملکرد دولت‌مردان، هنگام روبه‌رو شدن با گزارش‌هایی که به آن‌ها داده شده است، و نقدی منصفانه بر خود آژانس مرکزی اطلاعات بدون آن‌که دچار ترس و عافیت‌طلبی شود. در بعضی موارد کتاب توسط سیا سانسور شده که این موارد را نیکسون با «—» نشان داده است. بازجویی از صدام نه فقط در مورد صدام و دستگیری‌اش بلکه کتابی در مورد عملکرد سیا و میزان توجه کاخ سفید به تحلیل کارشناسان اطلاعاتی است. در مورد حماقت و حضور نادانان در عرصه‌ی سیاست جهان است. در مورد ناآگاهی و لطمت جبران‌ناپذیر آن بر زندگی مردم است. در مورد توهم است، توهم دانستن و عجب آن‌که بخش مهمی از تاریخ، بی‌خردی سیاست‌مداران دنیاست.

نیکسون با توجه به تخصصش، مواضع بدون شناخت بوش پدر، بیل کلینتون، جرج بوش و باراک اوباما را در قبال عراق نقد می‌کند و به این نتیجه می‌رسد تمام تصور غلط این رییس‌جمهوران درباره‌ی صدام، عراق بعد از صدام و خاورمیانه، ناشی از علم کم و توجه نکردن به واقعیتهای جاری در منطقه است. اگر آن‌ها کم‌تر به دنبال ماجراجویی بودند و بیشتر توجه